



نقدی بر کتاب ویرانی دروازه شرقی

خسرو معتضد*

چکیده	کتاب ویرانی دروازه شرقی نوشته سرلشکر عراقی و فقیق سامرای مسؤل اطلاعات ارتش عراق، از ابعاد مختلف قابل اعتنا و برای محققان و علاقه‌مندان به مباحث جنگ‌های عراق با ایران و کویت در دوران صدام مفید و جاذب است. سوابق و مسئولیت نویسنده و اطلاعات و دیدگاه‌های مندرج در کتاب سبب شده است این اثر به‌عنوان یکی از منابع درباره جنگ ایران و عراق از اهمیت خاصی برخوردار شود. این کتاب در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷ میلادی) به زبان عربی تألیف و یک سال بعد ترجمه و منتشر شد و با توجه به درخواست‌های مکرر پژوهشگران و تاریخ نگاران، دوباره توسط مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس تجدید چاپ شد. این کتاب در پنج فصل جداگانه تنظیم شده است: «جنگ عراق با ایران»، «بعد از جنگ با ایران تا جنگ با کویت»، «شغال کویت و جنگ عراق و متحدین»، «صدام و امنیت او در عراق» و «حرکت‌های مردمی و مخالفان علیه صدام». تکیه اصلی نویسنده در این کتاب با توجه به حجم کتاب، بر بررسی و تحلیل دو جنگ عراق با ایران و کویت متمرکز شده است. در این باره نقدی از آقای خسرو معتضد یکی از چهره‌های سرشناس مسائل ایران برای فصلنامه نگین ایران مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس ارسال شده که در نوشتار ذیل خواهد آمد.

مقدمه

کورکورانه و جمود ذهنی سایر بلندپایگان نظامی یا شبه‌نظامی (میلیتریایی) بعضی آن دوران مانند حرس القومی و جیش الشعبی و جهاز حنین است. کتابی که و فقیق السامرای به رشته تحریر درآورده، در مجموع پرمحتوا و ارزشمند است و من اعتراف می‌کنم این کتاب جالب را شاید چهار بار خوانده‌ام. اثر شامل پنج کتاب کوچک‌تر است و خواننده پس

سرلشکر عراقی و فقیق السامرای نویسنده کتاب ویرانی دروازه شرقی، رئیس سازمان اطلاعات ارتش عراق، از زمره افسران معدود ارتش مزبور در دوران حکومت بعثی‌هاست که از دانش سیاسی و اجتماعی درخور توجهی برخوردار بوده و برخلاف بسیاری از ژنرال‌های عصر صدام یک‌شبه به درجات رفیع ارتقا نیافته و فاقد تعصب و فرمانبرداری

* نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر

سال چهاردهم □ شماره پنجاه و پنجم □ زمستان ۱۳۹۴

تکریتی که همه را به پست‌های حساس و حیاتی گمارده بود و ارتقای درجه دامادهای خود از مرتبه درجه‌داری به ژنرالی و در مجموع، فساد اخلاقی و مالی توأم با رذالت فطری و اکتسابی و تمایل به خونریزی و غارتگری اغلب آنان درخور توجه است.

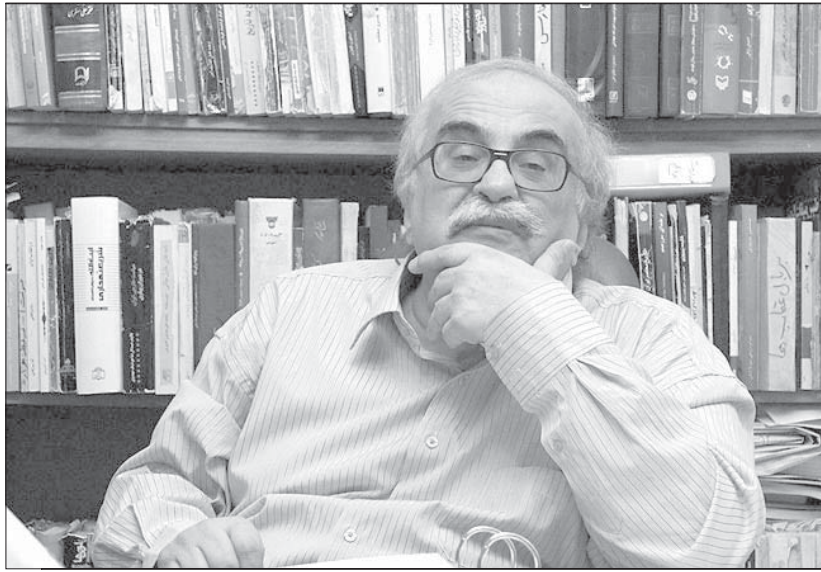
مرتب و فایق‌السامرایی در نوشتن کتابش به نظر می‌رسد گهگاه به مرتبت یک محقق و مورخ دانشگاهی مجرب رسیده است. او شخصیت صدام را به خوبی می‌کاو و نشان می‌دهد زیر آن چهره و اندام، در آن پوشش‌های آراسته و پوشاک‌های دوخت ایتالیا، فرانسه و لندن، یا آن اونیفورم فرماندهی کل قوا در درجه نظامی ارتش‌تاران "مهیب الرکن" [نیروبد ستاد] که خود ابداع و اختراع کرده بود، مشیرها (مارشال)، فریق‌ها (ارتشبد‌ها)، عمیدها (سپهبد‌ها)، لخواها (سرلشکرها) و زعیم‌ها (سرتیپ‌ها)، در اصل یک لمپن بی‌سواد روستایی با طبع شریر و جنایت‌پیشه با شخصیتی مافیایی [شبیه پدرخوانده‌های مافیا] است. او در محاصره برادران تنی و ناتنی و پسرعموها و پسردایی‌ها و بستگان عشیره‌ای قرار داشته است که در کانون‌های جنایت و آدم‌کشی و تجاوز به جان و مال و حتی ناموس مردم عراق مستقر شده بودند. شخصیت واقعی و پوشالی و ضعیف دارودسته صدامیان، در دادگاه‌های رسیدگی به اعمالشان پس از فروپاشی رژیم بعثی آشکار شد که جز صدام که می‌کوشید همچنان خود را رئیس‌جمهور عراق بنامد و بنمایاند، دیگران در منتهای ضعف و استیصال و گریه و استغاثه روبه‌روی قاضی‌های جوان و نه‌چندان پخته و مجرب قرار گرفتند و مصراً آرزوی بخشودگی یا دست‌کم رهایی از به‌دار آویختن را داشتند.

وجود و فایق‌السامرایی در جمع نظامیان بلندپایه عراق را می‌توان یک استثنا تلقی کرد چه اگر کتابش را خودش

از خواندن و به‌پایان‌رساندن آن احساس می‌کند نسبت به گذشته اطلاعات بسیار کاملی از اوضاع عراق در دوران حکومت بعثی‌ها دارد که شامل مختصات جغرافیایی، تاریخ معاصر عراق در قرن بیستم، جغرافیای انسانی، تقسیم‌بندی مردمان ساکن این کشور، رویدادهای دوران پس از کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در ژوئیه ۱۹۵۸ / تیرماه ۱۳۳۷ و جریان‌های بعد از آن است.

در سال ۱۹۵۶ م / ۱۳۵۵ ش و فایق‌السامرایی، دو سال قبل از کودتا دانش‌آموز کلاس دوم و سوم ابتدایی بوده است. می‌توان انگاشت که او جوانی و میانسالی خود را در دوران پس از کودتا و عصر قاسم و عارف دوم و کودتای بعثی‌ها به رهبری احمد حسن البکر از ۱۹۸۶ و سپس دوران طولانی فرمانروایی و دیکتاتوری صدام حسین گذرانده است و سپری کردن همه سلسله‌مراتب نظامی و اداری و سپس ورود او به سازمان اطلاعات نظامی عراق در عصر بعثی‌ها بوده است.

سامرایی ادعا می‌کند که از ابتدا جزء طرفداران جمال عبدالناصر بوده، ولی کم‌کم ارتباط خود را با ناصری‌ها قطع کرده است. علی‌رغم سخنان او به نظر می‌رسد نحوه خدمت وی در ارتش عراق که به تدریج به یک ارتش ایدئولوژیک طرف‌دار و پیوسته به حزب بعث تبدیل می‌شد، با وفاداری و ابراز علاقه و یگانگی مفروطی به بعثی‌ها همراه بوده است که توانسته کم‌کم مورد اعتماد قرار گیرد و در پست‌های اطلاعاتی مهمی قرار گیرد. اشراف و فایق‌السامرایی به همه موضوعات اجتماعی عراق، تنش‌های نژادی، بی‌سوادی و کم‌دانشی مفروط صدام از موضوعات بین‌المللی و برآوردهای غلط او، دلایل موفق‌نشدن عراق در جنگ هشت‌ساله با ایران، همین‌گونه بداقبالی دیکتاتور عراق در انتخاب خویشاوندان جاهل و فاسد و لمپن قبیله‌ای



نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر

به راستی جذاب کرده است. ارتش عراق آن چنان که السامرای می گوید، در طول دوران، ارتش مجرب و دوره دیده و منضبط و کار کشته ای از آب درآمد که به تدریج با یک سلطه گری مخوف توأم با اعدام های بی حساب و کتاب، به هر ترتیب افسران و درجه داران و نظامیان را وادار به فرمانبرداری می کرد. السامرایی از ژنرال هایی چون عدنان خیرالله طلفاح (برادرزن صدام که خلبان برجسته ای بود)، ارتشبد عبدالجواد ذنون، سپهبد هشام صباح الفخری، سپهبد شوکت احمد عطا الحدیثی و سپهبد ماهر عبدالرشید یاد می کند که نظامیان حرفه ای کارآیی بودند، ولی وقتی فرمانده کل خودخواسته نیروهای مسلح فردی چون صدام حسین باشد که هیچ تحصیلات مرتبی نداشته و دانشنامه لیسانس حقوق سیاسی او بدون طی دوران تحصیل در دانشگاه قصر النیل افتخاری و به مثابه هدیه رژیم عبدالناصر به او باشد، معلوم می شود نتیجه چه از کار درمی آید. همه طراحی ها و برنامه ریزی های آن فرماندهان

به تنهایی نوشته باشد نوشته هایش شاهدهی عینی بر خطای غرب از حمایت از کودتای عبدالسلام عارف و احمد حسن البکر علیه قاسم - که خود او نیز از عالم سیاست خیر و پیشینه ای نداشت و گاه آلت دست کمونیست ها و گاه مفتون خودشیفتگی می شد - و نیز چشم پوشی از جنایات احمد حسن البکر و صدام در دوران بین کودتای ۱۷ ژوئیه ۱۹۶۸ تا آغاز جنگ با ایران است. پس از آن هم پشتیبانی نظامی، مالی، ماهواره ای و جاسوسی و اعطای چند میلیارد دلار کمک لجستیکی و جنگ افزاری به رژیم صدام فقط به منظور شکست دادن جمهوری اسلامی است که در فرجام، رژیم صدام را به صورت فرانکشتاین به جان خود غربی ها انداخت و با اشغال یک ساله امیرنشین کویت و آتش زدن چاه های نفت آن به غرب ثابت کرد که غول بغداد از کوزه حماقت و جهالت غرب به شکل صدام بیرون جسته است. بدیهی است حضور و فیق السامرایی در اندرون رژیم بعثی و آگاهی او از میزان شگفت انگیز نادانی و وحشی گری و سطح محدود اطلاعات صدام، این کتاب را

بسیار دیدم که لازم به توضیح است. او می‌نویسد: «براساس این توافقنامه، خط مرزی بین دو کشور از کرانه شرقی [شطالعرب] اروندرود تا نهر خین در شمال خرمشهر بود. ایران مجبور بود برای دستیابی به دو بندر آبادان - خرمشهر عوارض پرداخت نماید تا کار هدایت ناوگان دریایی را نیروی دریایی عراق انجام دهد. با ملغی اعلام‌شدن توافقنامه خط مرزی با توجه به عمیق‌ترین نقاط اروندرود مشخص می‌شد.» او سپس می‌نویسد: «عراق این اقدام را تجاوز کارانه، خطرناک، مغایر با قوانین و معاهدات و نقض حاکمیت این کشور تلقی کرد.»

سامرایی پس از اشاره به نطق شدیدالحن احمد حسن البکر در محکوم کردن اقدام قانونی و مشروع ایران، مرتکب اشتباه دیگری شده، ضمن پرداختن به جریان کشته‌شدن سپهبد فراری بختیار رئیس پیشین ساواک ایران در عراق آن را اقدام هواپیماربایانی می‌داند که در اقدامی ساختگی هواپیمای مسافربری ایران را ربوده، به بغداد بردند، سپس به گروه بختیار پیوستند و روزی او را در شکارگاهی به مسلسل بستند و کشتند و سپس به ایران گریختند. (ص ۵۳ کتاب)

من وقتی این داستان کاملاً باطل را خواندم، متوجه شدم که سامرایی اطلاعات دقیقی از بسیاری از ماجراها ندارد و با انتشار چهار جلد کتاب حاوی اسناد ساواک درباره کشته‌شدن بختیار در عراق از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و نیز مرکز اسناد انقلاب اسلامی معلوم می‌شود که سامرایی اساساً از این ماجرا بیگانه است و داستان بچه‌گانه و عوامانه‌ای را بیان می‌کند که زمانی بر سر زبان‌ها افتاده بود. بازمی‌گردیم به موضوع اختلاف ایران و عراق بر سر اروندرود (شطالعرب). خیلی بامزه است که سامرایی

هنگامی که به نظر ابتدایی و عامیانه او می‌رسید و جرح و تعدیل می‌شد یا تغییر می‌یافت، اهمیت خود را از دست می‌داد. صدام حسین در طول دوران نسبتاً طولانی دیکتاتوری از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۹ در مقام معاون ریاست جمهوری و سپس از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۳ در مقام ریاست جمهوری با پشتوانه کلانی از عایدات سرشار نفتی دچار جنون خودبزرگانگاری و مالیخولیایی قدرت که هر دیکتاتور کم‌دانشی به آن دچار می‌شود، شد؛ که مقام و مسند و حتی جانش را بر سر آن گذاشت.

دلالتان اروپایی به طمع کسب سودهای کلان، بر داعیه‌های او دامن زدند. در طول دوران جنگ با ایران که امریکایی‌ها از نو با عراق رابطه سیاسی برقرار کردند، ۱۵۰۰ شرکت امریکایی بسیاری از مایحتاج عراق را فراهم می‌آوردند. درباره صدام صدها کتاب و مقاله نوشته شده است که کتاب سامرایی را می‌توان دقیق‌تر و نگاهی از درون خواند.

خسرو معتضد:

درباره صدام صدها کتاب و مقاله نوشته شده است که کتاب سامرایی را می‌توان دقیق‌تر و نگاهی از درون خواند.

ارزیابی متن کتاب

من این کتاب را بسیار پسندیدم، اما در چند مورد ایراداتی در آن یافتم. البته درباره ماجرای اختلاف مرزی ایران در خصوص مرز آبی اروندرود که وفیق سامرایی تحت تأثیر احساسات ناسیونالیستی خود یا بی‌خبری از اصل ماجرا، علت پیدایی اختلاف را ملغی اعلام کردن معاهده ۱۹۳۷ (که مرزهای دو کشور را مشخص می‌کرد) (صص ۵۱ - ۵۲) کتاب حاضر زیر سرنویس چرا جنگ؟ دانسته، اشکالات

برای خرید ۱۲ فروند قایق موشک‌انداز [ناوچه] با شوروی منعقد کردند. قرارداد ۱۹۳۷ / ۱۳۱۶ ش دهه‌ها پیش از آغاز حکومت قاسم بسته شده بود. چگونه وظیفه هدایت ناوگان ایران در اروندرود به نیروی دریایی که در عالم خیال هم وجود نداشت، واگذار شده بود؟

برای آنکه واقعیت بیان شود باید بگوییم امور کشتیرانی اروندرود/ شط‌العرب در سال‌های بعد از سقوط عثمانی‌ها و تخلیه نیروهای عثمانی از عراق، در اختیار انگلیسی‌ها بود و یک مدیر انگلیسی امور کشتیرانی شط را اداره می‌کرد. در سال ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ ش بعد از اعطای استقلال صوری به عراق، این شرکت ظاهراً عراقی شد، اما انگلیسی‌ها همچنان اداره امور کشتیرانی را در دست داشتند.

بهره‌برداری از چاه‌های نفت ایران و صدور نفت از بندر آبادان از سال ۱۹۱۲/۱۲۹۱ ش از یک سو و اینکه انگلستان در عراق پایگاه‌های نظامی حبانیه و الشیعه را در اختیار داشت از سوی دیگر ایجاب می‌کرد که انگلیس‌ها همچنان اروندرود را تحت نظر داشته باشند.

سازمانی به نام اداره کل بندر بصره که کشتیرانی بر اروندرود/ شط‌العرب را اداره می‌کرد، راهنمایی را از اتباع عراق برای این کار استخدام کرده بود. به دلیل ظرفیت و حساسیت عبور دادن کشتی‌ها از اروندرود باید راهنمایی که عمق شط را به خوبی می‌شناسند هنگام ورود و خروج کشتی‌ها در کنار ناخدای کشتی قرار گیرند و محل عبور از شط را مشخص کنند.

خط‌القعر یا تالوگ ظاهراً در وسط رود باید قرار داشته باشد، اما به دلیل ریخته شدن آب‌های چندین رود به شط و اضافه شدن گل‌ولای، گاهی خط‌القعر در نزدیک‌ترین محل به ساحل عراق قرار می‌گرفت.

اختلافات ایران و عثمانی بر سر شط‌العرب از دوران

می‌نویسد ایران مجبور بود برای دستیابی به دو بندر آبادان و خرمشهر عوارضی پرداخت کند. هرگز، عوارضی که پرداخت می‌شد، از سوی کشتی‌های تجاری و نفتکش خارجی به کشتیرانی مشترک ایران و عراق تحویل داده می‌شد که آن وجوه باید صرف لایروبی شط‌العرب یا اروندرود، نصب چراغ‌های دریایی در دو سوی شط و حقوق راهنمایان کشتیرانی شود که از قدیم از عرب‌های ساکن کرانه‌های عراق بودند و این مأموریت را بر عهده داشتند. ایران برای دستیابی به بندر خرمشهر و بندر آبادان، به عراق عوارضی نمی‌پرداخت؛ زیرا اروندرود یک آبراه مرزی بود و هر دو کشور ساحلی حق مالکیت بر آن داشتند. کدام رود مرزی در کدام نقطه جهان است که متعلق به یکی از دو کشور قرار گرفته در اطراف آن باشد؟

سامرایی هیچ به یاد نمی‌آورد که عراق کی نیرویی داشته است که هدایت ناوگان وارد شده به اروندرود را عهده‌دار باشد. او راهنمایان عراقی که سوار کشتی‌ها می‌شدند را نیروی هدایت‌کننده انگاشته است.

شاهد ادعای نویسنده، گفته‌های دریاسالار عراقی سپهبد عبید محمد الکعبی، فرمانده نیروی دریایی عراق در سال‌های ۱۹۸۲ - ۱۹۸۷ م است که اساساً مطالب زیادی درباره نیروی دریایی عراق در دوران پادشاهی و استیلای انگلیس بر این کشور را قابل ذکر نمی‌داند و اشاره می‌کند: «توجه دولت عراق به نیروی دریایی، از زمان ژنرال قاسم شروع شد.»* او قراردادی برای خرید ۱۲ فروند قایق اژدرافکن و ۳ فروند ناو ضدزیردریایی از شوروی امضا کرد و بعضی‌ها هم در سال ۱۹۸۶ (۱۳۴۷ ش) قرارداد دیگری

* جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرماندهان صدام، نویسندگان کوبن ام. وودز، ویلیامسون مورای، الیزابت ناتان، لیلیا سابارا، آنا. ام. ونگاس، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: انتشارات مرزوبوم، ص ۲۷۳.

ماجرای می‌پردازد و واگذاری همه اروندرود به عراق در زمان رضاشاه را یک تمهید ماهرانه انگلستان می‌انگارد. انگلستان می‌خواست اروندرود کماکان تحت سیطره و نفوذ او باقی باشد. عراق دولتی کوچک با وسعت ۴۸۰ هزار کیلومتر مربع و جمعیت ناچیز حداکثر ۴ میلیون، از دیدگاه سیاستمداران انگلیسی به مراتب بر ایران یک میلیون و ۶۴۸ هزار کیلومتر مربعی با جمعیتی حدود ۱۵ میلیون نفر ترجیح داشت؛ زیرا عراق درحقیقت تحت‌الحمایت انگلستان بود.

انگلیسی‌های خواستند بندر آبادان که نفت قابل توجه ایران از آن صادر می‌شد، به‌طور دائم تحت نظر ناوگان نظامی انگلیس باشد تا در صورت لزوم، ناوگان مذکور تفنگ‌داران دریایی را در آنجا پیاده کرده، ادامه جریان نفت را تضمین کند.

نگاهی به خاطرات باقر کاظمی

خاطرات باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت ایران (۱۳۱۲ - ۱۳۱۴ ش)، در سال‌های اخیر دهه ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است که نقاط ابهام ماجرای واگذاری اروندرود را به عراق روشن می‌کند. نامبرده پیش از تصدی وزارت امور خارجه در سال‌های ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ ش سفیر ایران در عراق بوده است (از ۱۳۱۱/۶/۱۶ تا ۱۳۱۲/۷/۴). طی این مدت با اکثر سیاستمداران و رجال عراق آشنایی یافته و بر اوضاع و احوال عراق از دیدگاه میزان نفوذ فوق‌العاده انگلستان تسلط کامل پیدا کرده است.

عراق در مهر ۱۳۱۱ به عضویت جامعه ملل پذیرفته شده بود. مناسبات دو دولت بسیار دوستانه بود. سفر زوار عتبات عالیات به عراق روند عادی داشت و رجال بزرگ شیعه و سنی عراق و روحانیون و مجتهدین به ایران

قاجار به‌آغاز شد. در دوران سلطنت محمدشاه قاجار هیئتی از دولتمردان ایرانی به ریاست جعفرخان مشیرالدوله به شهر ارزنة‌الروم اعزام شد و مدت‌ها مذاکره ادامه یافت. پس از او میرزا تقی‌خان امیرنظام مأمور مذاکره با عثمانی‌ها شد. حوادثی در دوران فتح‌علی‌شاه و محمدشاه از جمله حمله علیرضا پاشا حاکم بصره، به محمره یا خرمشهر روی داده بود که می‌بایستی با مذاکره حل می‌شد.

دولت عثمانی در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی

بابت حمله علیرضا پاشا به محمره یا خرمشهر حتی حاضر به پرداخت غرامت به دولت ایران شد. دولتین بر سر مرزهای خاکی و ناحیه جزیره الخضرا نیز اختلافاتی داشتند که در مذاکرات مطرح می‌شد. ماجرای اختلافات مرزی چه در مذاکرات ارزنة‌الروم و چه سال‌ها بعد در سال ۱۹۱۳ م/ ۱۲۹۲ ش ادامه یافت.

برابر عرف متداول جهان، روده‌های مرزی بین‌المللی روده‌های مشترک تلقی می‌شد

و هریک از دولت‌های صاحب اراضی یک سواز ساحل شط به نیمی از رود تملک داشتند.

در سال‌های بعد از به‌استقلال رسیدن عراق، انگلستان که دولت سلطنتی عراق را ایجاد کرده بود، تمایل وافر داشت که اختیار شط در دست دولت پادشاهی عراق باشد. باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت ایران بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴، در جلد سوم خاطرات مفصل خود به این

در سال‌های بعد از به‌استقلال رسیدن عراق، انگلستان که دولت سلطنتی عراق را ایجاد کرده بود، تمایل وافر داشت که اختیار اروندرود در دست دولت پادشاهی عراق باشد. باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت ایران بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴، واگذاری همه اروندرود به عراق در زمان رضاشاه را یک تمهید ماهرانه انگلستان می‌انگارد.

تجدید بحران سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ نیروهای دریایی انگلیس به سهولت بتوانند از اروندرود بگذرند و بر بندر خرمشهر و آبادان و نیز بندر بصره دسترسی کامل داشته باشند.

از سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳ زمزمه‌هایی درباره انتقاد یک عهدنامه عدم تعرض میان عراق و ترکیه و افغانستان و سپس ایران در محافل سیاسی خاورمیانه و در مطبوعات اروپا به گوش می‌رسید و نشر می‌یافت.

رضاشاه در خرداد سال ۱۳۱۳ طبق دعوت کمال آتاتورک سفری یک‌ماهه از راه زمین به ترکیه انجام داد و در این سفر علاوه بر تقویت روابط دوستانه مقدمات برای حل مسائل مرزی فراهم آمد و ایران در سال بعد طبق خواست دولت ترکیه، قله آرات بزرگ در مرز مشترک ایران و ترکیه و شوروی را به دولت ترکیه واگذار کرد. مرحوم باقر کاظمی جزئیات سفر رضاشاه به ترکیه و پذیرایی کمال آتاتورک از او را در صفحات ۳۹۱ تا ۴۱۹ جلد سوم خاطرات خود نوشته است. مناسبات ایران و ترکیه پس از این سفر به حد کمال دوستی رسید و توفیق رشدی اراس سیاستمدار معروف و وزیر خارجه ترکیه، در تمام امور مورد شور و مشورت وزیر امور خارجه ایران قرار می‌گرفت و نظرات او را می‌پذیرفتند. کمالینکه درباره مرزهای مورد اختلاف ایران و افغانستان یک ژنرال ترک به نام فخرالدین پاشا به‌عنوان حکم انتخاب شد و او سفری به ایران کرد و چند روزی را در مازندران به میزبانی رضاعلی دیوان بیگی استاندار، گذراند و سپس به مرزهای ایران و افغانستان رفت و پس از بررسی اختلافات، رأیی صادر کرد که به نفع ایران نبود و امتیازات ارضی مهمی به افغانستان داده شد.

از رشدی اراس در خصوص اختلافات مرزی ایران

توجه خاص نشان می‌دادند. مسئله مهمی بین دو دولت وجود نداشت؛ مگر امنیت مناطق مرزی و ایجاد یک راه ترانزیت از ایران به بنادر سوریه. در سال ۱۳۱۱ بر سر پرداخت نکردن حقوق بالکان و حق الامتیاز ایران بر مبنای ۱۶ درصد اختلافاتی بین ایران و انگلستان بروز کرد. بنا بر اسناد موجود آرشیو وزارت خارجه بریتانیا در لندن در سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ انگلستان درصدد قشون کشی به خلیج فارس و اروندرود و تصرف خوزستان و اشغال آبادان برآمد و طرح‌هایی تهیه شد. (نگارنده متن اسناد را در کتاب تنش بزرگ سیاست خارجی دوران رضاشاه آورده است) با سفر سر جان کدمن مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران و مذاکره با رضاشاه در سال ۱۳۱۲ ایران عقب‌نشینی کرد و قرارداد تحمیلی ۱۳۱۲/۱۹۳۳ بسته شد. در این قرارداد امتیازات محدود و مختصری به ایران داده شد و حوزه اکتشافات و استخراجات نیز به صد هزار میل مربع کاهش یافت و وعده اعزام عده‌ای از دانشجویان و کارآموزان به بیرمنگام و تحصیل در رشته‌های گوناگون صنعت نفت داده شد و شرکت‌های فرعی از شرکت مادر مستثنی شد و برخلاف قرارداد داری دولت ایران از عایدات آن شرکت‌ها که تعدادشان تا سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ به ۴۸ شرکت فرعی رسید، منتفع نمی‌شد. البته شرکت برای تأمین مصارف داخلی ایران یک پالایشگاه کوچک در کرمانشاه احداث کرد و اراضی لازم آن را از املاک پهلوی اجاره کرد که سالانه مبلغ ۱۲ هزار لیره به املاک پهلوی پرداخته می‌شد. پس از خاتمه بحران، انگلستان درصدد برآمد آبراه اروندرود را زیر سلطه داشته باشد و در این مورد وضعیت ثابتی را به نفع عراق که از هر حیث کشوری دست‌نشانده انگلستان بود، ایجاد کند تا در صورت

و نوری السعید نخست‌وزیر و وزیر خارجه عراق، چند مستشار انگلیسی به همراه آورده بود و توفیق رشدی اراس نیز در این جلسه شرکت کرده بود.

بارن آلویزی پس از مطالعات دقیق که در رم نیز ادامه یافت، در حضور نمایندگان ایران و عراق در جلسه‌ای در وزارت خارجه ایتالیا اعلام کرد که اروندرود (شط‌العرب) مثل همه رودخانه‌هایی که بین دو مملکت در هر نقطه دنیا جریان دارد، طبق قاعده کلی دنیا رودی است مشترک که باید تنصیف شود. گفته او با مخالفت عراقی‌ها و انگلیس‌ها روبه‌رو شد. وی سپس در برابر ابرام عراقی‌ها و انگلیسی‌ها گفت: اگر تمام شط‌العرب تنصیف نشود می‌توان لاقفل آن را از اول سرحد ایران و عراق در شط تا منطقه موسوم به باد اروه در جنوب بندر آبادان تنصیف و خط وسط المیاه سرحد طرفین شناخته شود و در اداره بندری که در بصره فعلاً دایر است ایران و عراق مساویاً بدون تفاوت شرکت داشته و عمل کنند.

نوری السعید با این پیشنهاد هم مخالفت کرد. البته او لحظه‌به‌لحظه با مشاور انگلیسی خود مشورت می‌کرد. کاظمی وزیر امور خارجه ایران هم گفت که دولت ایران از نظریه اصلی خود که خط وسط المیاه در تمام طول اروندرود از نهر خین تا فاو و مدخل خلیج فارس سرحد ایران و عراق باشد، عدول نخواهد کرد.

در ماه مه ۱۹۳۵/ خرداد ۱۳۱۴ جلسه دوم جامعه اتفاق ملل در ژنو برگزار شد. نکته جالب حضور آنتونی ایدن نماینده اول انگلیس، در هر دو جلسه قبلی و کنونی رسیدگی به اختلاف ایران و عراق بود.

در سوم خرداد بارن آلویزی مخبر شورا، طی گزارش خود رأی به حقانیت ایران داد و لزوم تعیین سرحد طرفین را دو وسط المیاه در شط‌العرب از نهر

و عراق هم نظرخواهی می‌شد. باقر کاظمی درباره رأی حکمیت ژنرال فخرالدین پاشا در صفحه ۴۴۲ جلد سوم خاطراتش، رأی او را به زبان ایران می‌داند و می‌نویسد پذیرایی گرم افغان‌ها از ژنرال و دادن هدایای ذی‌قیمت چون فرش و پوستین‌های گران‌قیمت و سنگ مرمر به او و همراهانش در سفری که به کابل کرده بود و تعصب مذهبی او در تسنن، کفه را به نفع افغان‌ها سنگین کرد و در مجموع واگذاری تمام کویر نمک سیستان به افغانستان

طبق حکمیت فخرالدین پاشا، ایران را از رفتار و نظرات غیربی‌طرفانه و غیرعادلانه او آگاه کرد.

در همان سال ۱۳۱۳ عراق به جامعه ملل شکایت کرد. کاظمی در صفحه ۴۴۵ جلد سوم خاطرات خود شکایت عراق از ایران به جامعه اتفاق ملل را به راهنمایی و دستور و تقویت انگلیسی‌ها می‌داند.

در ۲۴ دی ۱۳۱۳ شورای جامعه اتفاق ملل در ژنو

تشکیل جلسه داد. انگلیس‌ها تمایل داشتند دکتر بنش از کشور چکسلواکی به‌عنوان مخبر انتخاب شود؛ زیرا او در جریان اختلاف ایران و انگلیس بر سر الغای قرارداد داری به‌عنوان مخبر انتخاب شده و به نفع انگلستان اقدام کرده بود. اما جریان به‌گونه‌ای پیش رفت که بارن آلویزی Olovisi نماینده اول ایتالیا، به مخبری برگزیده شد. ایران از مشورت‌های پرفسور لاپرادل حقوق‌دان برخوردار می‌شد

هیچ‌یک از حکومت‌های عراق چه در عصر سلطنت هاشمی که منتسب به دولت انگلستان بود، چه جمهوری در عصر قاسم و عارف و عارف دوم و احمد حسن البکر، حاضر نبودند در مورد اروندرود به مذاکره بپردازند و اگر صدام در سال ۱۹۷۵ در فشار جنگ با اکراد نبود، او هم حاضر نمی‌شد تن به مذاکره دهد.

الجمهورية العراقية) به چاپ رساند که اسامی همه وزیران کابینه‌های عراق طی ۳۸ سال از ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۸ در آن درج شده بود.

از سال ۱۹۲۰ که دولت سلطنتی هاشمی در عراق تحت حمایت سیاسی و نظامی انگلستان تأسیس شد، در درازای دوران سلطنت ملک فیصل اول، ملک غازی اول و ملک فیصل دوم طی ۳۸ سال هیچ کابینه‌ای نبود که نوری السعید در آن به‌گونه‌ای صاحب پست و مقامی نباشد.

گاهی رئیس‌الوزرا، گاهی وزیر خارجه و وزیر جنگ و گاهی وزیر مشاور بود و فقط در دوران صدارت رشید عالی گیلانی و قیام ضدانگلیسی او مدتی از صحنه غایب شد و وقتی کودتای سرهنگان و حکومت رشیدعلی با حمله ارتش انگلیسی لژیون عربی از اردن فروپاشید مجدداً به صحنه سیاست بازگشت. آمدن او به ایران روی حساب و کتاب بود.

انگلیس‌ها که همه‌کاره عراق بودند و در آن کشور پایگاه نظامی داشتند، تصمیم گرفتند در موضوع شط‌العرب دخالت مستقیم کنند. اعمال نفوذ همه دستگاه‌های مربوط به آنها برای حل مسئله ارون‌دروود به نفع عراق و به زیان منافع ایران آغاز شد.

باقر کاظمی در کتاب خود در این باره شرح مبسوطی می‌نویسد که عیناً از متن جلد سوم کتاب او نقل می‌کنم:

خین تا فاو و مدخل خلیج فارس یادآور شد.

نوری السعید پس از اینکه آلویزی گزارش خود را قرائت نمود، احساس کرد نظر شورا موافق گفته‌های او مبنی بر حقانیت ایران است. وی اعلام کرد قصد دارد شخصاً به تهران برود و در آنجا با مقامات بلندپایه این کشور دیدار و گفت‌وگو کند.

سخنان آلویزی و مصلحت‌بینی نمایندگان ایران با پروفیسور لاپرادل، کفه را به نفع ایران سنگین کرد و نوری السعید پاشا و حامیان انگلیسی او که دیدند شورای جامعه اتفاق ملل نظرات بی‌اساس عراق دایر بر مالکیت عراق بر سراسر ارون‌دروود را نمی‌پذیرد، درصدد برآمدند از راه دیگری وارد شوند و با استفاده از نفوذ همه‌جانبه انگلستان در دربار و دولت ایران، شخص شاه را مرعوب کرده، وادار به پذیرفتن نظرات مشترک انگلیس و عراق کنند.

نوری السعید از سیاستمداران بسیار دودوزه‌باز، سیاسی و محیل عراق بود. ناصرالدین نشاشیبی روزنامه‌نگار فلسطینی - اردنی، شرح حال او را در کتاب در خاورمیانه چه گذشت نوشته است. او در جوانی گروهبان ارتش عثمانی بود. در جریان جنگ جهانی اول که به درجه صاحب‌منصبی رسیده بود، به‌دست انگلیس‌ها که عراق را اشغال کرده بودند، اسیر شد و به‌زودی به عامل دست‌نشانده و وفادار و فرمانبردار آنان تبدیل شد. دولت جمهوری عراق در سال ۱۹۶۱/۱۳۴۰ در دوران زمامداری سرلشکر عبدالکریم قاسم (نخست‌وزیر و فرمانده کل قوا) کتابی زیر عنوان راهنمای جمهوری عراق (دلیله

از تیرماه ۱۳۴۷/ژوئیه ۱۹۶۸ پس از کودتای احمد حسن البکر، رژیم بعثی روش خصمانه‌ای پیش گرفت و از هرگونه مذاکره‌ای امتناع کرد و در اردیبهشت ۱۳۴۸، وزارت خارجه عراق اعلام کرد ارون‌دروود یک رودخانه عراقی است و کشتی‌های ایرانی و خارجی برای عبور از طول رود ناگزیرند پرچم عراق را برافرازند.

آمدن نوری سعید پاشا و چند نفر از وزرای عراق به تهران

به فارسی بود، آورد مستقیماً به شاه داد. شاه نگاهی به من کرده پرسیدند، موضوع چیست؟ عرض کردم وزیر مختار قبلاً به من نگفته و نمی‌دانم در چه موضوعی است. شاه متغیرانه کاغذ را به من دادند. هچی سن خواست مطلب کاغذ را شفاهی بگوید و شاه حاضر نشد و گفتند هر مطلبی است، با وزارت خارجه صحبت کنید و جلسه به سردی و تلخی خاتمه یافت. بعدها مطلع شدم به طرق و مسائل دیگر و توسط غلامان مخصوص خودشان پیغام‌هایی به شاه داده و تهدیدهایی کرده‌اند و در ایامی هم که نوری سعید و دارودسته‌اش به تهران آمدند صبح تا شام و آخر شب خود وزیر مختار انگلیس و اعضای سفارت به ملاقات رئیس‌الوزرا و رئیس مجلس و رئیس دربار می‌رفتند و دائماً در کار بودند، اما از من مایوس بودند و جز نوری سعید که صحبت می‌کرد، دیگران پیش من نمی‌آمدند. سفیر کبیر ترکیه را هم تدریجاً وارد این کارها کرده بودند. و خلاصه آنکه من احساس می‌کردم نقشه مخصوص برای پیشرفت نظریه خود طرح کرده‌اند و با وسایل گوناگون و عوامل خاصی که دارند، انواع اقدامات و تشبثات را سرراً و علناً مستقیم و غیرمستقیم به عمل می‌آورند و مانع عمده و رقیب سرسخت و مقاوم مرا می‌دانستند و گفته بودند که ذهن فروغی رئیس‌الوزرا و اعلیحضرت را من مشوب می‌کنم. در این فاصله من هیئتی از اعضا و مطلعین وزارت خارجه و افسران دریایی و غیره برای مطالعات و تکمیل اطلاعات به خرمشهر و آبادان و شط‌العرب فرستادم و راپرت‌های آن را مورد استفاده قرار دادم و قصر صاحبقرانیه را برای اقامت نوری سعید و

«از موقع مراجعت من به تهران در سیم تیر تا سیزدهم مرداد رویه جدیدی در شکایت عراق روی کار آمد و آن دخالت مستقیم انگلیس‌ها در امر عراق و شط‌العرب و اعمال نفوذ تمام دستگاه‌های مربوط به آنها برای تقویت عراقی‌ها به ضرر منافع ایران بود. چندین مرتبه نچبول هچی سن وزیر مختار تازه‌وارد

انگلیس، با من مذاکره [ای] در باب شط‌العرب کرد و همان مطالبی را که مستشاران انگلیسی در ژنو به عراقی‌ها گفته بودند و نوری سعید در جلسات شورای جامعه ملل گفته بود، تکرار کرد و من از روی کمال متانت و خونسردی به او جواب می‌دادم. حتی در یکی از ملاقات‌ها، اشاره تهدیدآمیزی به من کرد

سرلشکر عراقی و فیک السامرایی رئیس سازمان اطلاعات ارتش عراق، از زمره افسران معدود ارتش بعثی‌هاست که از دانش سیاسی و اجتماعی درخور توجهی برخوردار بوده و برخلاف بسیاری از ژنرال‌های عصر صدام یکشنبه به درجات رفیع ارتقا نیافته است.

که اگر من مخالفت می‌نمایم، به ضرر شخص من تمام خواهد شد و من در نهایت شدت و سختی به او پاسخ دادم و بالاخره گفتم اگر بخواهد این‌طور حرف بزند، دیگر او را نخواهم پذیرفت. یک دفعه هم به‌وسیله وزارت امور خارجه اجازه شرفیابی خواست و بعد از تردیدها و کسب اجازه همایونی برای او، وقتی معین شد و من هم با او به حضور اعلیحضرت رفتیم و پس از چند دقیقه مشارالیه از جیبش نامه [ای] را که نصف آن در هر صفحه به انگلیسی و نصف دیگر



سرلشکر و فیک السامرای مسؤل اطالعات ارتش عراق

غیر از مستشاران انگلیسی - و وزیر مختار عراق در ایران به حضور اعلیحضرت رفتیم و دیدوبازدیدها با رئیس‌الوزرا و رئیس مجلس و غیره نیز روز بعد به عمل آمد و هیئت عراقی در محل بیلاق وزارت خارجه به بازدید من آمدند و خانم نوری سعید هم به بازدید همسر من که روز اول ورود به صاحبقرانیه به دیدن مشارالیه رفته بود، آمد. مهمانی‌های متعدد مفصلی هم به شام و صبحانه و عصرانه از طرف دولت ایران و از طرف آنها در قصر صاحبقرانیه و غیره داده شد و در پذیرایی و مهمان‌نوازی و تجلیل آنها ذره‌ای فروگذار نشد. دو سه روزی هم برای گردش به سواحل بحر خزر رفتند و برگشتند.

مذاکرات سیاسی از روز پانزدهم شروع شد و نمایندگان عراقی به وزارت خارجه آمدند و مذاکرات دو ساعت و نیم طول کشید و روز شانزدهم یک ساعت تمام در قصر صاحبقرانیه گفت‌وگو ادامه یافت و جواب‌های روشن و صریح به آنها داده شد و قرار شد به

همراهانش معین و تعمیرات ضروری در آنجا به عمل آورده، مبل و اثاثیه لازم برای اتاق‌ها و وسایل پذیرایی را از هرجهت فراهم کردم و پیشخدمت‌ها و آشپزها و اتومبیل‌ها و لوازم دیگر را آماده کردم و تلفن‌های صاحبقرانیه را هم به زحمت به راه انداختم.

روز سیزدهم مرداد مطابق ۵ اوت، به فرودگاه مهرآباد به استقبال واردین با عده‌ای از مأمورین دیگر رفتیم و پس از دو ساعت تأخیر، هیئت نمایندگی عراق با سه هواپیمای عراقی وارد شدند. قبلاً رئیس مجلس مبعوثان عراق را جزء جمعیت صورت داده بودند، اما به عذر کسالت نیامده بودند. هیئت عراقی عبارت بودند از: نوری سعید وزیر خارجه عراق و خانمشان و صباح‌بیک فرزند ایشان که خلبان یکی از هواپیماها بود و محمد زکی بیک وزیر عدلیه عراق و نصرت‌بیک فارسی و معاون وزارت خارجه عراق و دو مستشار انگلیسی دولت عراق و عده‌ای از منشی‌ها و اعضای دیگر.

روز چهاردهم مرداد، با هیئت عراقی -

بغداد تلگراف کنند و جواب بخواهند.

روز ۱۸ مرداد، وزیر مختار انگلیس در باغ بیلاق به ملاقات من آمد و راجع به اختلاف ایران و عراق در شطالعرب و نظریات دولت انگلیس در این باب صحبت کرد و جواب‌های شافی و کافی شنید.

بعد موضوع مذاکرات را در منزل رئیس‌الوزرا در کمیسیون‌های مربوط مطرح و تبادل نظر و طرح‌های عهدنامه‌ها و ضمایم آنها بر طبق نظریات و مصالح ما، تهیه و در جلسه طولانی چندین ساعته هیئت وزرا مورد مذاقه و تصویب قرار گرفت و روز نوزدهم شخصاً به صاحبقرانیه رفته [و] طرح‌های ایران را به نوری سعید پاشا تسلیم کردم. روز بیستم مرداد، وزیر عدلیه عراق طرح‌ها را به بغداد برد و شاه هم سه روز به مسافرت و سرکشی راه مخصوص رفتند و روز ۲۲ نوری پاشا و نصرت‌بیک به وزارت خارجه آمدند و مذاکرات به تندی و سختی کشید و راجع به شطالعرب حاضر به قبول پیشنهاد ما نبودند و همان حرف‌های سابق را تکرار می‌کردند و تشبثات غیرمستقیم و تحریکات وزیر مختار انگلیس به وسیله ایادی مخصوص خودشان به شدت جریان داشت. طرحی که ما حاضر کرده بودیم، پیرو نامه مذاکرات و تصمیمات و پیشنهادات مخبر ایتالیایی [ایتالیایی] بود که طبق قوانین بین‌المللی و معمول همه ممالک دنیا خط وسط‌المیاه از ابتدای سرحد مشترک تا خلیج فارس سرحد دو کشور باشد و عراقی‌ها و انگلیس‌ها اصرار داشتند به همان میزان که در عهدنامه ارضروم [ارزروم] و پروتکل‌های اسلامبول و خط سرحدی ۱۹۱۴ معین شد و استاتسکوی حالیه است، قبول شود و بالاخره تصمیم رئیس‌الوزرا و من که بعداً به تصویب هیئت وزرا رسید و به عرض همایونی هم رساندم و توضیح دادم و موافقت فرمودند، این بود که به عراقی‌ها جداً

بگویم که اگر طرح ما را قبول ندارید، چاره‌ای نیست جز آنکه این امر از مجرای شورای جامعه ملل و وساطت مخبر ایتالیایی که شورا معین کرده، حل و فصل گردد و به وسیله جامعه ملل خاتمه یابد و من رسماً این نظر را به نوری سعید ابلاغ نمودم. او هم نامه مفصلی حاضر کرد و فرستاد که تقصیر عدم موفقیت در مذاکرات را به گردن دولت ایران انداخت و من هم جواب آن نامه را با مشورت رئیس‌الوزرا و هیئت وزرا حاضر و برای نوری سعید فرستادم و در اول شهریور که شاه به تهران مراجعت کرده بودند، شرفیات و جریانات و متن کاغذ نوری پاشا و جواب خودم را به عرض رساندم و عصر همان روز در جلسه هیئت دولت تشریف آوردند و کارهای عراق مطرح شد و نظرات دولت را تأیید فرمودند. روز دوم شهریور نیم ساعت بعد از ظهر نوری پاشا را در سفارت عراق ملاقات و آخرین نظر دولت ایران را که در ادامه امر در جامعه ملل باشد به ایشان ابلاغ کردم.

البته این پیشامد کاملاً برخلاف میل و اراده انگلیس‌ها و عراقی‌ها که احتمال قطعی می‌دادند در تهران کار را به میل خودشان تمام نمایند، بود و این ترتیب تمام نقشه آنها را باطل می‌کرد و ما هم در خیر و صلاح کشور جز این نظر نمی‌توانستیم اتخاذ نماییم.

از روز جمعه ۳۱ مرداد که آخرین جواب ما به عراقی‌ها داده شد و یقین کردند که به نقشه خود موفق نشده‌اند، نوری سعید و دیگران مهیای مراجعت از تهران شدند، ولی عجله نشان نمی‌دادند و شاید انتظار رسیدن جواب از بغداد و لندن و معلوم شدن نتایج اقدامات و تشبثات خود را در تهران داشتند، تا روز دوم شهریور / ۲۵ اوت، که آخرین جواب را در نیم بعد از ظهر در سفارت عراق به نوری دادم، با حالت نگرانی و اضطراب زیاد گفت به این ترتیب بهتر است

بر تملق و چابلوسی و بندگی می گفت که شاه چون ترکی می دانست، تأثیر زیاد بر ایشان می کرد. نوری سعید بعد به حال گریه و زاری گفت: اگر من به این وضع به بغداد برگردم، حیثیت و نفوذ من لکه دار می شود و یک نوکر صدیق و صمیمی اعلیحضرت از بین خواهد رفت.

شاه که درمقابل این حرفها و ژستها و تملقات تحت تأثیر قرار گرفته بود، دیگر از فروغی و من چیزی نپرسید و رو به طرف نوری پاشا نمود [او] گفت: جلوی آبادان

مقداری به ایران بدهید و بقیه شطالعرب مثل حالا باشد. نوری پاشا یک مرتبه از جای خود بلند شد و با حالت انکسار و تذلل اظهار داشت: چشم، بپر، یکی* کیلومتر را قبول دارم. و رفت که پای شاه را ببوسد. شاه نگذاشت و روی او را ببوسید و نوری پاشا دیگر دقیقاً معطل نشد که مبدا تردیدی حاصل شود و از شدت خوشحالی سر از پا نمی شناخت و به سرعت از ایوان حرکت و از باغ خارج شد. شاه هم دیگر توقف نکرد و حتی یک کلمه [ای] هم با فروغی و من سخنی نگفت و از ایوان به طرف باغ رفت.

فروغی و من مدتی

بهت زده و متحیر ماندیم و با حال زار و نگرانی به شهر به جلسه هیئت وزرا رفتیم و با داور در گوشه خلوتی صحبت

* این کلمه ترکی و به معنی یکی، دو است.

همین فردا به بغداد مراجعت نمایم و تقاضا کرد برای تودیع و اجازه مرخصی همین امروز عصر به حضور شاه برسد. ناچار با کسب اجازه ساعت ۵ بعد از ظهر را در قصر سعدآباد معین و به ایشان اطلاع دادم و با آقای فروغی رئیس الوزرا در آن ساعت در ایوان عمارت مستوفی الممالکی در قصر سعدآباد حاضر شدیم و نوری سعید هم خودش تنها آمد و بعد از چند دقیقه اعلیحضرت هم حضور به هم رسانیدند.

شاه از فروغی پرسیدند، جریان چیست و کار به کجا رسید و فروغی با متانت تمام جریان را معروض و نتیجه امر را که لزوم ادامه امر در جامعه ملل باشد، تصریح نمود. بعد از آن شاه از نوری سعید پرسید: شما چه می گوئید؟ نوری سعید مثل یک آرتیست که صحنه سازی کند، با نهایت خضوع و خشوع که خود را گاهی به حالت گریه هم درمی آورد و متصل تعظیم و تکریم می کرد، گفت: اعلیحضرت شایسته است به عراق ترحم فرمایند و تصدق سر خودشان بکنند. ما کشور کوچک و ضعیف و نحیفی هستیم که حتی از ایالات ایران هم کوچک تریم و هیچ عایدات و درآمدی نداریم. در صورتی که ایران به این بزرگی و عظمت و ثروت و جمعیت است و هزاران فرسخ در خلیج فارس و بحر عمان و دریای هند مجاورت با دریا دارد و عراق بیچاره بدبخت برای نفس کشیدن و زنده ماندن یک راه باریک به دریای آزاد دارد که شطالعرب باشد که اگر آن را نداشته باشیم، گلوی ما فشرده می شود و خفه خواهیم شد و دنیا خواهد گفت یک مملکت معظمی مثل ایران که شاهنشاهی بزرگی اعلیحضرت همایونی دارد، ملت کوچک ضعیف و نحیفی را خفه کرد و از حق حیات محروم ساخت. و در ضمن این مطلب که به فارسی و ترکی مخلوط می گفت، جملاتی هم به ترکی تمام مبنی

وفیق السامرایی شخصیت
صدام را به خوبی می کاود و
نشان می دهد زیر آن چهره
و اندام، در آن پوشش های
آراسته و پوشاک های دوخت
ایتالیا، فرانسه و لندن، یا آن
اونیفورم فرماندهی کل قوا
در اصل یک لمپن بی سواد
روستایی با طبع شریر و
جنایت پیشه با شخصیتی
مافیایی [شبهه پدرخوانده های
مافیا] است.

و آنها با دو مستشار انگلیسی با طیاره رفتند و بقیه هیئت نمایندگان عراقی با اتومبیل به معیت نصرالله خان بهنام که به سمت شارژدافری سفارت بغداد معین شده بود، از راه کرمانشاه عازم بغداد شدند.

متن اعلامیه مشترکی که در سوم شهریور ۲۶ اوت منتشر شد، به قرار ذیل بود:

در مدت توقف هیئت نمایندگی محترم عراق در تهران مذاکرات بین هیئت نمایندگان مزبور و دولت شاهنشاهی ایران با روح مودت و صمیمیت جریان یافته و قسمت عمده سوءتفاهمات سابق برطرف و اینک موافقت کامل بین طرفین ظاهر و مشهود می‌باشد. چون به ملاحظه لزوم حضور نمایندگان دولتیین ظاهر و آینده جامعه ملل امکان نیافت مذاکرات در تهران خاتمه یابد، بنابراین مذاکرات به تعویق افتاده و طرفین تصمیم نمودند که آن را در ژنو با همان روح صمیمیت و داوری که تا به حال بین آنها حکم فرما بوده و با امیدواری کامل به تحصیل نتیجه قطعی سریع تعقیب نمایند.»

وزیر خارجه ایران باقر کاظمی

وزیر خارجه عراق نوری السعید

به طوری که ملاحظه می‌شود، هیچ اشاره‌ای به ملاقات آخرین با شاه و موضوعی که گفت‌وگو شده بود، به عمل نیامد و ادامه مذاکرات در ژنو چنان که همواره مورد نظر ایران بود، تأیید و اتمام کار در جامعه ملل تصریح و تأیید گردید و مطلعین مرموز سیاسی می‌دانند چه هنرنمایی بعد از آن جریان عجیب نشان داده شد.

اما در اینکه چرا در جلسه آخرین در حضور شاه اعلیحضرت آن طور فرمودند و تمام زحمات ما را هدر دادند، نمی‌توانم اسناد قطعی و مطمئن ابراز دارم و نظیر همان

و جریان را به او گفتیم و به طوری که در اتومبیل در راه شهر با فروغی تبادل نظر کرده بودیم، به او اطلاع دادیم که در خیال استعفای فوری هستیم. داور جداً مانع شد و دلایلی آورد که مهم‌ترین آنها این بود که استعفای شما دو نفر صرف نظر از اینکه موجب حبس و زجر و تبعید شما خواهد بود، تأثیر بدی هم در دنیا برای شاه می‌کند و هیچ کمکی هم در حل قضیه شطالعرب و مصالح ایران نخواهد داشت و اگر بمانید، شاید بتوانید به طریق دیپلماسی و سیاسی از مجرای جامعه ملل جلوی انجام این کار را بگیرید و خدمتی به کشور بنمایید و در صورتی که استعفا بدهید، هر کس [به] جای شما بیاید، در تثبیت این امر، به ضرر ایران خواهد کوشید و باعث موفقیت و خوشوقتی عراقی‌ها و ارباب‌هایشان خواهد شد. حرف‌های عاقلانه و وطن‌پرستانه داور در فروغی و من تأثیر بسزایی کرد و از خیال استعفا منصرف و همان شب به مهمانی تودیع که در قصر صاحبقرانیه داده می‌شد، رفتیم و خود را از تنگ و تا نینداخته، به روی خودمان نیاوردیم و اهمیتی برای این پیشامد قائل نشدیم، اما نوری سعید معلوم شد بلافاصله بعد از خروج از قصر سعدآباد به تلگرافخانه رفته و به بغداد و لندن و به همه دنیا جریان را تلگراف کرده است و در جریان مهمانی شام هم از شدت خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید و با دمش گردو می‌شکست.

صبح سوم شهریور (۲۶ اوت)، به وزارت خارجه رفته، ابلاغیه مشترک را تهیه و در فرودگاه که برای بدرقه نوری سعید رفته بودم، به امضای او رساندم، اما شخصاً تصور می‌کردم ایرادهایی به آن بگیرد. شاید غرور موفقیت و شتاب مراجعت به بغداد موجب شد که مخالفتی ننماید.

در فرودگاه قلعه مرغی با نوری پاشا و خانمش خداحافظی و وعده ملاقات چند هفته بعد را در ژنو دادیم

که در اختیار دارم و قرار است در جلد چهارم تاریخ نیروی دریایی ایران به چاپ برسد، فرمانده نیروی دریایی ایران پیوسته سرگشته است که چرا حرکت ناوهای نیروی دریایی ایران در اروندرود با مخالفت اداره کل کشتیرانی شطالعرب در بصره مواجه می‌شود.

حدود یکصد سند در خصوص اشکالات موجود بین نیروی دریایی و کشتیرانی بصره موجود است. بارها مکاتباتی بین وزارت امور خارجه عراق و وزارت امور خارجه

ایران انجام می‌گیرد و به نتیجه نمی‌رسد.

دولت عراق مرتباً به تردد ناوگان نظامی ایران در اروندرود اعتراض می‌کند.

برابر قرارداد منعقدہ قرار شد عواید کشتیرانی به صرف لایروبی، نصب چراغ‌های دو سوی شط و امور شط برسد و عواید ناشی از سود بین دو طرف تقسیم شود، اما دولت عراق هرگز این ماده از قرارداد را اجرا نکرد.

تحت فشار انگلستان، عراق در طول سال‌های ۱۳۱۴ به بعد به‌ویژه پس از انعقاد پیمان نظامی سعدآباد در ۱۳۱۶ به هیچ‌یک از تعهدات خود عمل نکرد. عراق فقط ۴ میلیمربع از آب‌های روبه‌روی آبادان را آب‌های بین‌المللی اعلام کرد تا شرکت نفت انگلیس و ایران ناچار به پرداخت عوارض به بندر بصره نباشد.

طی دوران باقیمانده سلطنت رضاشاه تا ۱۳۲۰ مکاتباتی در خصوص وضعیت کشتیرانی در شط بین دو

اقدامات که در روز تودیع با سر جان کدمن برای مدت شصت سال امتیاز نفت جنوب به عمل آمده و احتمال نزدیک به یقین می‌رود که انگلیس‌ها هم این مرتبه به وسایل مرموز و عجیبی که دارند، محرمانه و غیرمستقیم موفق به انجام این کارها شده باشند، شاید هم بعدها جریان حقیقی و علت واقعی که پیش آمد ظاهر شود.*

در سال ۱۳۱۶ / ۱۹۳۷ معاهده سرحدی ایران و عراق به امضا رسید که سراسر به زبان ایران بود. مرزهای مشترک دو کشور از لب خشکی در خاک ایران آغاز می‌شد و برخلاف تمام معاهدات بین‌المللی مربوط به رودهای مرزی، ایران هیچ حقی به آب‌های شط نداشت و تمام شط در تصرف عراق بود.

اسناد نیروی دریایی ایران که هنوز منتشر نشده است و بخشی از اسناد شرکت ملی نفت ایران که در آرشیو شرکت ملی نفتکش ایران است، حکایت از آن می‌کند که مقامات عراقی پیوسته اروندرود را یک رود عراقی در مالکیت عراق دانسته و حتی مالکیت ایران در حدود ۴ میلیمربع از آب‌های روبه‌روی بندر آبادان را عطیه و بخشش عراق به ایران می‌دانستند.

هیچ‌یک از حکومت‌های عراق چه در عصر سلطنت هاشمی که منتسب به دولت انگلستان بود، چه جمهوری در عصر قاسم و عارف و عارف دوم و احمدحسن البکر، حاضر نبودند در مورد شطالعرب به مذاکره بپردازند و اگر صدام در سال ۱۹۷۵ در فشار جنگ با اکراد نبود، او هم حاضر نمی‌شد تن به مذاکره دهد. شرح مابقی ماجرا آسان است.

وقتی معاهده مرزی ایران و عراق به امضا رسید، مردم ایران از ماجرا به کلی بی‌خبر ماندند. در اسناد منتشر نشده نیروی دریایی ایران مربوط به سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ * به نقل از: یادداشت‌هایی از زندگانی باقر کاظمی، جلد سوم، ص ۴۶۳.

عراق در ماه‌های سال ۱۳۵۸ ایران را آزمایش می‌کرد که آیا آمادگی دفاع دارد یا خیر. به‌عنوان مثال گهگاهی هواپیماهای بمب‌افکن عراقی وارد فضای ایران شده، دهات کردستان و کرمانشاه و ایلام را بمباران می‌کردند و باز می‌گشتند.

دولت جریان داشت که هرگز به نتیجه مطلوب نمی‌رسید. در سال ۱۳۲۰ پس از آغاز حکومت چهار سرهنگ (اربعة العقدا) و کودتای ضدانگلیسی رشید عالی که طرفدار اتحاد با آلمان نازی و بیرون‌راندن انگلیس‌ها از عراق بود، انگلستان اولاً با آزادی عمل کامل خود در

اروندرو، امیرعبدالله نایب‌السلطنه و سرپرست ولیعهد خردسال عراق ملک فیصل دوم (که در آن زمان چهار پنج‌ساله بود) را در یک رزمنوا لنگرانداخته در بندر بصره پناه داد و ثانیاً با همکاری لژیون صحرا تحت فرماندهی ژنرال انگلیسی گلوب پاشا که مشاور نظامی ملک عبدالله عموی فیصل دوم و پادشاه ماوراء اردن (اردن کنونی) بود، از راه زمین به عراق لشکرکشی کرده و ثالثاً با اعزام ناوگان خود از راه اروندرود به‌عنوان یک رودخانه عراقی و بدون کسب اجازه از ایران در بصره نیرو پیاده کرد و هواپیماهای انگلیسی مستقر در حبانیه، شهر فلوجه عراق را بمباران کردند و حکومت رشید عالی گیلانی ساقط شد و رشید عالی به‌اتفاق حاج ابوالقاسم امین‌الحسینی مفتی اعظم فلسطین که مدتی بود به عراق آمده بود، به ایران پناهنده شد و پیش از اشغال ایران رشید عالی و پس از آن مفتی اعظم از ایران گریختند و به آلمان رفتند.

در دوران حکومت دکتر مصدق، کنسول‌های انگلیسی در عراق عشایر مرزی را تشویق به حمله به خاک ایران و غارت روستاهای مرزی در کرمانشاهان و کردستان می‌کردند. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی سرکنسول وقت ایران در بغداد، در کتاب کهنه‌سرباز جزئیات توطئه‌های کنسول‌های انگلیسی را شرح می‌دهد.

در سال ۱۳۳۴ ش/ ۱۹۵۵ م ایران به عضویت پیمان نظامی بغداد که ترکیه و عراق و پاکستان به حمایت امریکا و انگلستان منعقد کرده بودند، درآمد. اما امیدهای ایران برای تغییر و تجدیدنظر در وضعیت رودخانه مرزی اروندرود و نیز استرداد بحرین بر باد رفت و انگلستان و عراق هرگز حاضر نشدند در این باره سر میز مذاکره بنشینند. ایران در سال ۱۳۳۶ ش/ ۱۹۵۷ م بحرین را استان چهارم ایران اعلام کرد و برای آن مجمع‌الجزایر ۲ نماینده در مجلس شورای ملی تعیین کرد که باید از سوی مردم بحرین که اغلب شیعه‌مذهب بودند و بیشتر آنان به فارسی صحبت می‌کردند، برگزیده شوند. اما این وضعیت هرگز جامه عمل نپوشید. با کودتای نظامی عبدالکریم قاسم در عراق در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۵/۲۳ تیر ۱۳۳۷ عراق پس از چندی از پیمان

در شهریور ۱۳۲۰ نیز دولت انگلیس نیروی دریایی خود را از طریق اروندرود به مقابل خرمشهر و آبادان اعزام داشت و در همان حال در بندر شاهپور (بندر امام خمینی) ناوگان انگلیس به چند کشتی جنگی ایران و ناوچه‌های نیروی دریایی حمله کردند و ناوهای ببر و پلنگ را غرق کرده، مابقی ناوها و ناوچه‌ها را به اسارت به بندر بصره بردند و تا سال ۱۳۲۵ در حال استفاده از آنها بودند.

از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ کمترین مذاکراتی درباره

* عقید درجه سرهنگی است و اربعة العقدا یعنی چهار سرهنگ

علیه رژیم عارف و سقوط حکومت ژنرال عبدالرحمن عارف، رژیم بعثی روش خصمانه‌ای پیش گرفت و از هرگونه مذاکره‌ای امتناع کرد و در اردیبهشت ۱۳۴۸، وزارت خارجه عراق اعلام کرد ارونرود یک رودخانه عراقی است و کشتی‌های ایرانی و خارجی برای عبور از طول رود ناگزیرند پرچم عراق را برافرازند.

دولت ایران در قبال این زورگویی، الغای قرارداد تحمیلی ۱۹۳۷م/۱۳۱۶ش را اعلام کرد و کار به مرحله

جنگ آشکار رسید. نیروهای ایرانی و عراقی در دو سوی شط موضع گرفتند و برخلاف اعلام خطرهای قبلی و هشدارهای عراق، یک کشتی بازرگانی ایرانی به نام ابن سینا تحت اسکورت و مراقبت هلی کوپترها و ناوگان جنگی ایران از ارونرود گذشت و بدون توجه به هشدارهای نظامیان عراق، وارد خلیج فارس شد و عراقی‌ها جرئت کمترین اقدام نظامی نیافتند.

به دنبال این حرکت جسورانه، عراق به مجامع جهانی شکایت کرد، اما شکایات او منتج به نتیجه‌ای نشد و سازمان ملل متحد و شورای امنیت در این خصوص سکوت اختیار کردند.

عراق در سال ۱۳۵۰ پس از اینکه ایران به حقوق قانونی خود بر سر جزیره اشغال شده ایرانی بوموسی، تنب بزرگ و کوچک دست یافت، روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد. پیش از آن رژیم بعثی طی سال‌های

نظامی بغداد خارج شد، عده زیادی از توده‌های متواری از اروپای شرقی به آن کشور رفتند و چندی بعد عبدالکریم قاسم مرزهای دریایی عراق را از ۶ مایل به ۱۲ مایل افزایش داد و خواهان استرداد جزیره الخضرا (خرمشهر) به خاک عراق شد.

در حالی که ایران و عراق در مرحله آغاز به جنگ قرار گرفته بودند، عراق ارونرود را با جلوگیری از اعزام راهنمایان عراقی به بندر بصره برای هدایت ناوگان نفتکش اروپایی و امریکایی از آن رود بست و میلیون‌ها دلار خسارت به عایدات نفتی ایران وارد آمد. تا سال ۱۳۴۰ دولت ایران در صدد بر نیامده بود از استفاده از راهنمایان عراقی بی‌نیاز شود، ولی بسته شدن ارونرود از طریق خودداری راهنمایان عراقی روی کشتی‌های نفتکش و تجاری زیان‌های هنگفت ایرانی‌ها را بیدار کرد.

با راهاندازی بندر ماهشهر در مدخل ارونرود به خلیج فارس و نیز احداث پایانه نفتی عظیم خارک بین سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ ایران راه‌هایی برای کاستن از تردد ناوگان نفتی به آبادان و خرمشهر یافت و از برزخ ارونرود رهایی جست.

در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ پس از کودتای عبدالسلام عارف علیه ژنرال قاسم، مناسبات ایران و عراق عادی و در دوران رژیم برادران عارف مذاکراتی بین دولت ایران و دولت عراق برای روشن کردن وضعیت شط انجام شد،* اما از تیرماه ۱۳۴۷/ ژوئیه ۱۹۶۸ پس از کودتای احمد حسن البکر و صدام حسین

* برابر اسناد مندرج در کتاب روابط ایران و عراق به روایت اسناد ساواک و نیز کتاب خلیج فارس، هویت و تاریخ به روایت اسناد، در دوران حکومت عبدالسلام عارف نیز حملات رادیو بغداد و مطبوعات عراق به ایران ادامه داشت و در دوران عبدالرحمن عارف قطع شد.

صدام همان‌گونه که در اعدام فرماندهان شکست‌خورده لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد، در اعطای درجات بالا به فرماندهان پیروزمند کوتاه نمی‌آمد. بسیاری از خویشاوندان او به سرعت ترفیع می‌یافتند. دو دامادش که بعدها به فرمان او اعدام شدند، طی مدت کوتاهی از درجات پایین به ژنرالی رسیدند.

از نواحی جایگزین گردد. مناسبات طرفین ایران و عراق تا زمان سقوط شاه دوستانه بود و صدام در اردیبهشت ۱۳۵۴ به تهران آمد و در سفری یک‌روزه به مشهد یک چک ۵۰۰ میلیون تومانی به کتابخانه آستان قدس تقدیم کرد و هویدا نیز چندی بعد به عراق سفر کرد و هدایایی برای رهبران عراق به همراه برد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دلیل ترس صدام از سرایت آتش انقلاب به عراق و نیز سرزمین‌هایی که در مورد تفاهم بر سر ارون‌درد با ایران می‌شد و با توجه به وضعیت پیش‌آمده در ایران، او تحت‌تأثیر برخی از مشاوران ضدایرانی خود قرار گرفت و در این میان، عده‌ای از ژنرال‌های فراری ایرانی مانند اویسی و ازهارى* به عراق رفتند و لاف و گزاف زدند که اگر پول و تسلیحات لازم در اختیار آنان قرار گیرد، قادر خواهند بود رژیم اسلامی ایران را سرنگون کنند. عراق در ماه‌های سال ۱۳۵۸ ایران را آزمایش می‌کرد که آیا آمادگی دفاع دارد یا خیر. به‌عنوان مثال گهگاهی هواپیماهای بمب‌افکن عراقی وارد فضای ایران شده، دهات کردستان و کرمانشاه و ایلام را بمباران می‌کردند و بازمی‌گشتند.

از آغاز سال ۱۳۵۸، حزب بعث عراق دست‌نشاندهایی را در خوزستان یافتند که سال‌ها تحت عنوان "جبهه التحریر" دست به فعالیت‌های بی‌ثمری زده بودند و مدتی از مصر زمان ناصر و مدتی از عراق زیر فرمان قاسم دستور و اسلحه می‌گرفتند. این گروه خود را به حزب بعث نزدیک کرده و با استفاده از وجود سرکنسولگری عراق در خرمشهر، با تشکیل یک سازمان خلق‌الساعه موسوم به سازمان فرهنگی - نظامی خلق عرب، شروع به خرابکاری،

* السامرایی در کتاب حاضر به دیدار با ازهارى که به بغداد رفته بود اشاره می‌کند.

۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ و بعد از آن هزاران ایرانی ساکن عراق را پس از مصادره املاک و اموال منقول و غیرمنقولشان از کشور اخراج کرد و پای پیاده راهی ایران نمود.

اما در سال ۱۳۵۲ در دوران نبرد یوم کیپور در مصر و احتمال حمله اسرائیل به سوریه، عراق در صدد آشتی با ایران برآمد. صدام که از طغیان اکراد در شمال عراق که از سوی ایران و توپخانه نیرومند ارتش حمایت می‌شد به تنگ آمده و دچار وحشت شده بود، شبی تلفنی با آقای

دکتر حسین شهیدزاده سفیر ایران در بغداد، تماس گرفته و خواهان حضور او در کاخ ریاست‌جمهوری شد.

دکتر شهیدزاده شرح این دیدار را در کتاب خاطرات خود آورده است. در آن دیدار، صدام معاون رئیس‌جمهوری عراق، از در تحبیب و مصالحه برآمده، خواهان سفر فوری به تهران و دیدار با شاه شد. شهیدزاده این درخواست صدام را به شاه مخابره کرد.

شاه دیدار را به زمان بهتری موکول کرد و در

سال ۱۳۵۳ در جریان کنفرانس اسلامی در الجزایر با صدام دیدار کرد و معاهده‌ای بین دو دولت به امضا رسید که در اواخر سال ۱۳۵۴ قطعی و مصوب گردید و رودخانه به‌صورت رود بین‌المللی درآمد. معاهده الجزایر بسیار مفصل است و قرار شد در مرزهای طولانی ایران و عراق نشانه‌گذاری انجام و میله نصب گردد و بعضی

ژنرال‌های عراقی انتخاب فرماندهان نظامی صدام را که بیشتر براساس میزان وفاداری‌شان به شخص صدام و حزب بعث و خویشاوندی انتخاب می‌شدند تا شایستگی و تجربه نظامی‌شان و عملاً نقش چندانی در فرایندهای تصمیم‌گیری و طرح‌ریزی در دوران پیش از جنگ نداشتند، علت ناکامی صدام و رژیمش در جنگ با ایران و سپس کویت می‌دانند.

استخوان‌های هارون را (که مادر ایرانی داشت) درآوردند و به بغداد ببرند تا در آنجا مزاری با عظمت چون آرامگاه کوروش برای خلیفه‌ای که در غرب به خاطر داستان‌های هزار و یک شب بسیار شهرت افسانه‌ای یافته است، بسازند. تغییر مشی صدام از چپ‌گرایی و سوسیالیستی حزب بعث به شوونیسم و تجلیل از خلفای عباسی حکایت از معلومات ناچیز، دمدمی مزاج و دمدمی مشرب‌بودن او و تنوع‌طلبی‌اش می‌کند.

صدام که در آغاز بعثی و ضدسلطنت بود، پس از آنکه طعم سلطنت را زیر پوشش ریاست‌جمهوری چشید دستور داده بود مقابر ملک فیصل اول و غازی و فیصل دوم را مرمت کنند و چراغ در آنها برافروزند.

او لمپنی بود فرصت‌طلب، ژنرالی بدون کمترین آگاهی‌های نظامی و رزمی و دشنه‌کش و تروریست مسلسل‌به‌دستی که ناگهان در کوران روزگار و بازی‌های زمانه، اختیاردار عراق کشوری با تمدنی باستانی و درخشان شده بود. از مسائل نظامی چیزی نمی‌دانست، از نقشه‌ها چیزی درک نمی‌کرد و دستورهایش ناقص طرح‌های فرماندهانش بود که برخی در دانشگاه‌های نظامی معتبر انگلیس یا شوروی و فرانسه با هر تحصیلاتی انجام داده بودند.

صدام همان‌گونه که در اعدام فرماندهان شکست‌خورده لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد، در اعطای درجات بالا به فرماندهان پیروزمند کوتاه نمی‌آمد. بسیاری از خویشاوندان او به سرعت ترفیع می‌یافتند. دو دامادش که بعدها به فرمان او اعدام شدند، طی مدت کوتاهی از درجات پایین به ژنرالی رسیدند.

صدام که هیچ معلومات نظامی نداشت، در هیچ مدرسه نظامی، دانشکده نظامی، دانشکده افسری و

انفجار بمب و حتی پرتاب خمپاره به نواحی مختلف شهرهای اهواز و خرمشهر و آبادان می‌کردند.

بدین ترتیب زمینه برای درگیری نظامی عراق و ایران فراهم شد که در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با حمله هواپیماهای جنگی عراق به ۱۱ فرودگاه ایران، جنگ تحمیلی هشت‌ساله آغاز شد.

بنابراین برخلاف نوشته‌ای از سر ناآگاهی و فیک‌السامرابی، در این میان حقی از عراق ساقط نشده و خود صدام در سال ۱۳۵۳ تأیید کرده بود که قرارداد ۱۹۳۷ که در شرایط استعماری عصر نفوق بریتانیا بر ایران تحمیل شده، از حیز انتفاع و حقانیت ساقط است و پس از پایان جنگ هشت‌ساله مجدداً قرارداد ۱۹۷۵ را مورد تأیید قرار داد.

صدام حسین ابتدا مردی بود کاملاً روستایی، عشیره‌ای، ناآشنا به هر زبان خارجی، پیش‌تر لمپن و شرور که در طول دوران طولانی حکومتش به تدریج و تاحدودی شیک‌پوش، آداب‌دان، سیاستمدار و مطلع از اوضاع جهان شد. اطلاعات سیاسی و ایدئولوژیک او بسیار ناچیز بود و تنها در این اواخر کتابخوان شد.

صدام به‌مرور به مطالعه تاریخ علاقه‌مند شد. تاریخ عراق را خواند و علاقه‌ای به تجدید امپراتوری آشور یافت. در معاشرت با اهل تاریخ آن‌چنان گذشته‌گرا شد که مجسمه‌های آشورپال و نقوش آشوری را در بغداد و سایر شهرها برافراشت یا دستور کشیدن نقاشی‌های بزرگ دیواری از آنها داد.

در سفر به ایران - آن‌چنان که دکتر شهیدزاده که سر میز ناهار در کاخ نیاوران حضور داشته است، می‌نویسد - از شاه خواست به دولت عراق اجازه دهد در مقبره حضرت علی بن موسی الرضا^(ع) قبر هارون الرشید را نبش کنند و

ژنرال‌های عراقی انتخاب فرماندهان نظامی صدام را که بیشتر براساس میزان وفاداری‌شان به شخص صدام و حزب بعث و خویشاوندی قبیله‌ای انتخاب می‌شدند، تا شایستگی و تجربه نظامی‌شان و عملاً نقش چندانی در فرایندهای تصمیم‌گیری و طرح‌ریزی در دوران پیش از جنگ نداشتند، علت ناکامیابی صدام و رژیمش در جنگ با ایران و سپس کویت می‌دانند.

به‌هر ترتیب، کتاب *ویرانی دروازه شرقی* کتابی است سودمند و خواندنی و من‌گه‌گاه در سخنرانی‌هایم برای نظامیان حتی دانشجویان دانشگاه‌های کشور، یادآور شده‌ام که بسیار لازم است همه نظامیان این کتاب را بخوانند و جزء کتاب‌های درسی ارتش شود.

رسیدن کتاب به چاپ هفتم و هشتم حکایت از این می‌کند که در کشور، عشق به مطالعه کتاب‌های ارزشمند وجود دارد و ای کاش این بار تیراژ آنچنان بالا باشد که همه افسران نیروهای مسلح و دانشجویان نظامی و سپاهی این کتاب را بخوانند و تجارب مفیدی کسب کنند.

به‌نظرم در ترجمه کتاب در بیان درجات نظامی اشتباه روی داده است. درجات در ارتش‌های عربی از جندی اول (سرباز یکم) و عریف (سرجوخه) آغاز می‌شود. گروهان ۳: نایب عریف و عریف گروهان ۲ و گروهان ۱، استوار ۲: رئیس الرقباء، استوار ۱: رئیس عرفا و حده، ستوان یار: ضابط ستوان ۳: ملازم، ستوان ۲: ملازم الثانی، ستوان ۱: ملازم اول، سروان: النقیب، سرگرد: رائد، سرهنگ ۲: القدوم و سرهنگ: عقید خواننده می‌شوند. درجات امر شامل سرتیپ: العمید، سرلشکر: اللواء، سپهبد: الفریق، ارتشید: المشیر و مارشال: المهبیب است که به این اسامی نامیده می‌شوند. در موارد بسیار در کتاب حاضر ارتش‌بدها بسیار فراوانند؛ بسیار بیش از گنجایش یک ارتش. تصور می‌کنم درجات به‌خوبی تطبیق داده نشده‌اند.

دانشگاه جنگ تحصیل نکرده بود، با آغاز جنگ عراق و ایران به تقلید از هیلتر که با آغاز جنگ جهانی دوم، خود را فرمانده کل نیروهای مسلح ارتش آلمان خواند و کلاه کاسکت افسران ارتش بر سر گذاشت و او نیفورم قهوه‌ای اس.ا. (گروه حمله) به تن کرد، به کسوت نظامی درآمد. درجه مهیب‌الرکن (نیروید - فیلد مارشال) به خود داد و بدون آگاهی‌های عالی از نظامی‌گری و رزم، به طراحی نقشه راه برای تصرف خوزستان و اهواز مرکز استان پرداخت. تقریباً دستورها و طرح‌ها و فرامین صدام زیان‌بار بود و لقب سردار قادسیه او مایه خنده و استهزا.

السامری به‌درستی و با ژرف‌نگری مصیبت این احراز پست فرماندهی کل نیروهای مسلح را بیان می‌کند. ارتش عراق که از سال ۱۹۲۰ زیر نظر کارشناسان انگلیسی سازماندهی شده بود و پس از پیوستن به پیمان بغداد از کمک‌های نظامی و جنگ‌افزارهای امریکایی نیز برخوردار شده و در دوران قاسم مدرنیزه و بهینه شده بود، افسران فرهیخته‌ای در رأس لشکرها و تیپ‌های خود داشت که کم‌کم کنار زده و عناصر بعثی جایگزین آنان شدند.

سایر فرماندهان حرفه‌ای ارتش عراق مانند سپهبد رعد مجید رشید حمدانی، سرلشکر میسر رشید الطرفه العبدی، سرلشکر علاءالدین حسین مکی خَمَس، سپهبد عبید محمد الکعبی، سرلشکر علوان حسون علوان العبوسس که در جنگ هشت‌ساله با ایران مشاغل حساس رزمی بر عهده داشتند و در سال‌های دهه اول قرن بیست و یکم، پس از شکست عراق در جنگ با امریکا و فروپاشی رژیم صدام مورد مصاحبه کاوشگران و محققان امریکایی مؤسسه تحلیل‌گران دفاعی قرار گرفتند (در شهرهای امان پایتخت اردن و دبی و قاهره) گفته‌های السامری را درباره ناآگاهی ژرف صدام از مسائل نظامی و جنگی تأیید کرده‌اند.